

۲۵

آموزش سواد مالی - سطح دو
پورهی دوم دبستان



خرج بیجا



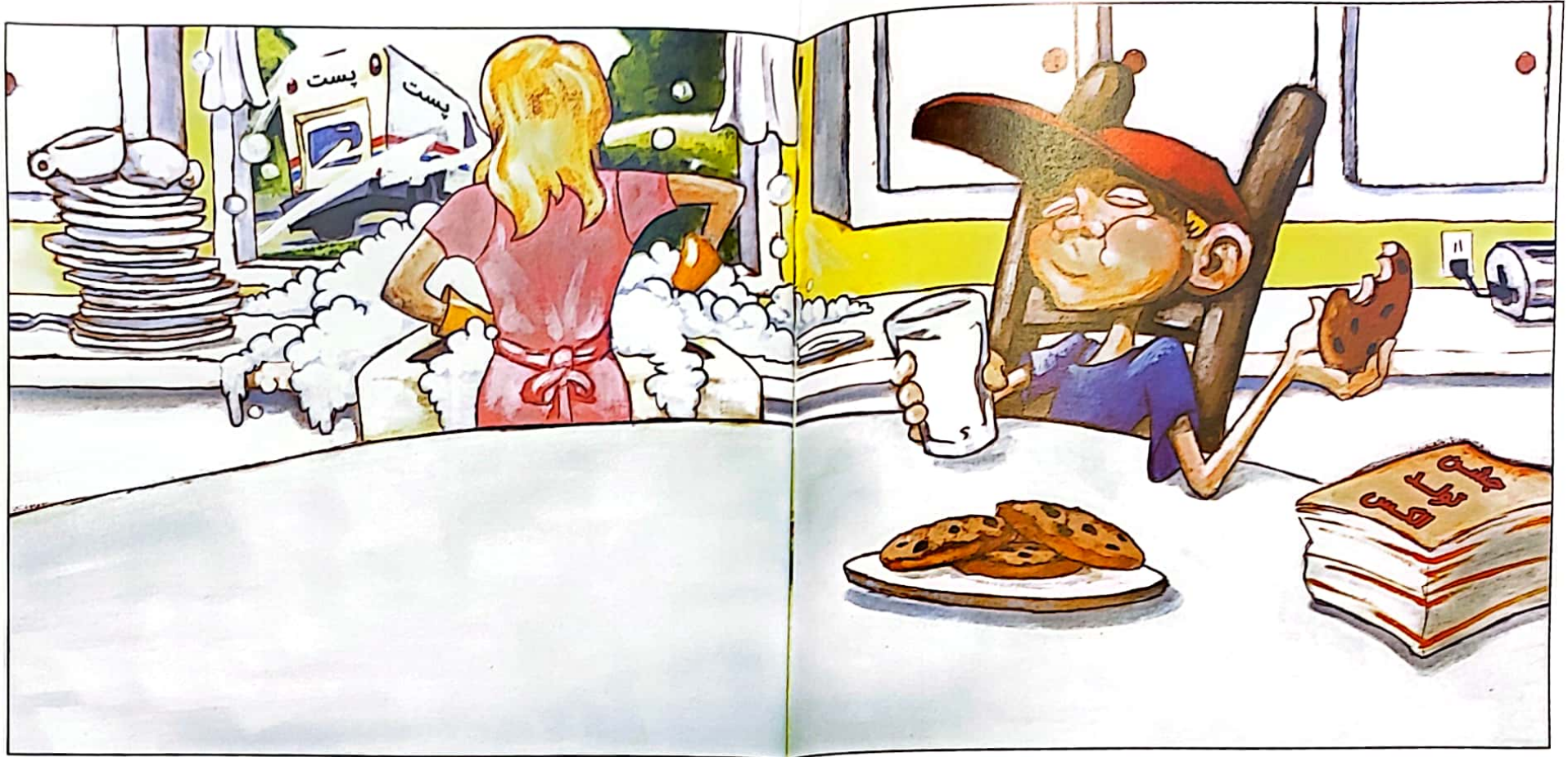


مرد موشکی، قهرمان جنگی محبوب، دارد و مأموریتش را شروع می‌کند؛ مأموریتی پر از راه‌های انحرافی، هیجان و چندتا معادله‌ی ریاضی. اما وقتی الکس به فروشگاه اسباب‌بازی می‌رسد، آیا همچنان پول کافی دارد؟ مطمئن باشید درس‌هایی که این ماجرای آشنا درباره‌ی خرج و پس‌انداز می‌دهد، به یک سرگرمی خوب ختم می‌شود!

«خلاصه داستان»

وقتی الکس به مناسبت تولدش پول هدیه می‌گیرد، به خاطر این اتفاق خوب هیجان زده می‌شود. افکارش دور همه‌ی هدیه‌های خوبی که می‌تواند بخرد، می‌چرخد و بالاخره یک اسباب‌بازی عالی انتخاب می‌کند.

او بعد از کلی "حساب و کتاب" مطمئن می‌شود پول کافی برای خرید



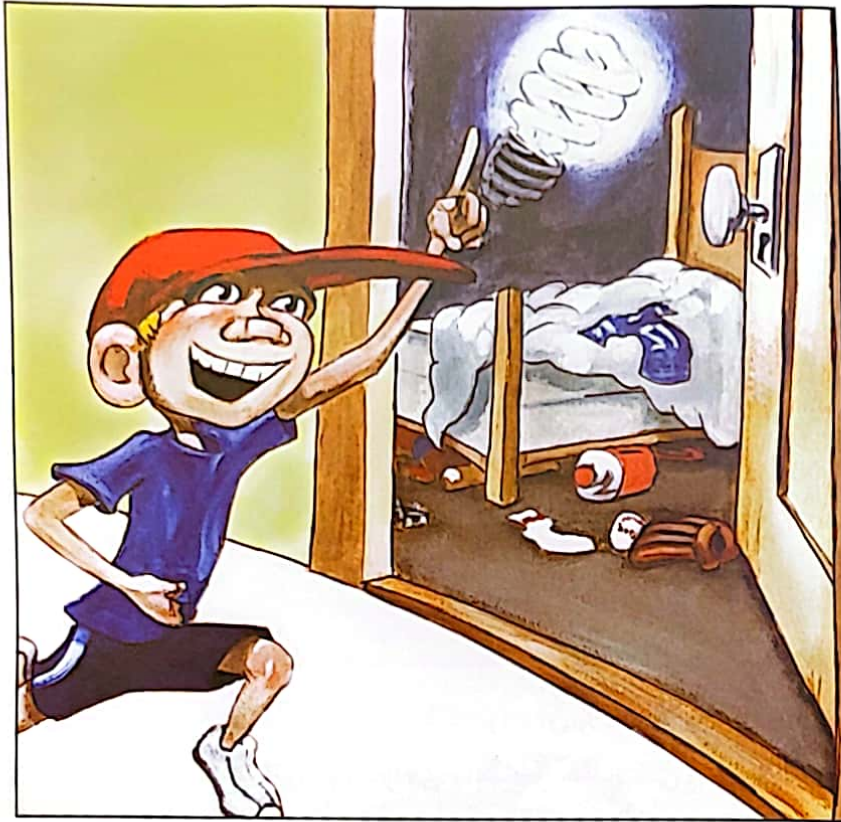
وقتی الکس داشت میان وعده می خورد، ماشین پست از راه رسید.
روی همه‌ی بسته‌های پستی هم یک نامه برای او بود.

تولد الکس نزدیک بود و او سرازیر نمی‌شناخت! قرار بود جشن بگیرد
و دوست‌هایش را هم دعوت کند.

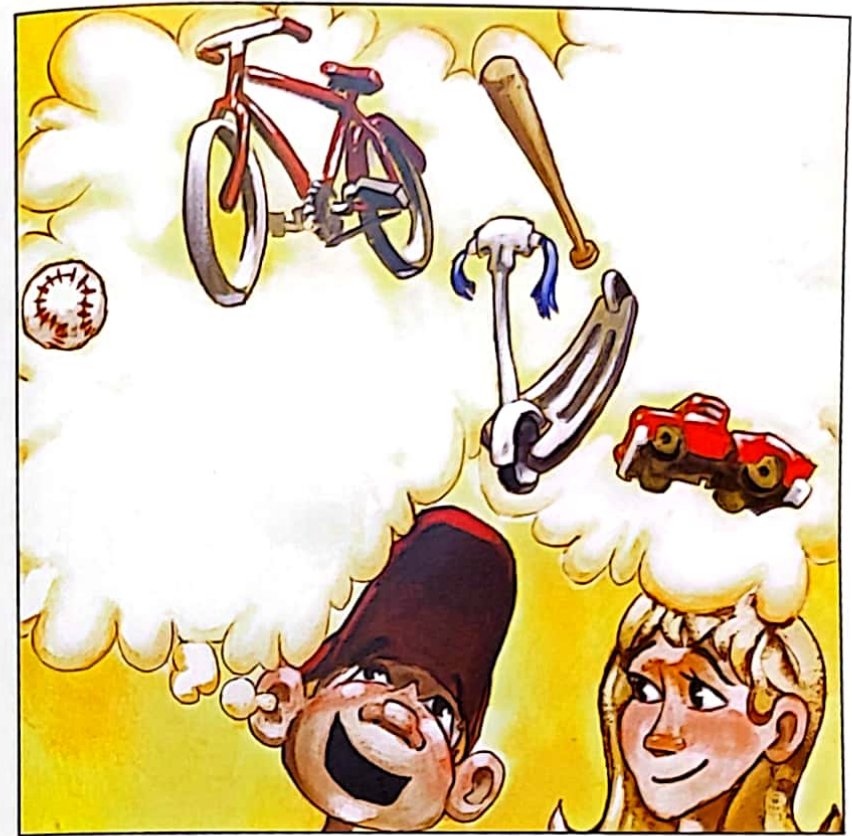


یک، دو، سه، چهار... پنج دلار برای من!
پنج دلار گرفتم، مامان! این عالی نیست؟
شرط می‌بندم پول دارترین بچه‌ی مدرسه‌مان هستم.»

الکس فریاد زد: «مامان، نگاه کن. امروز من هم نامه دارم!»
مامان گفت: «یک کارت تبریک تولد! چی نوشته؟»
«نوشته، تولد هشت‌سالگی‌ات مبارک قهرمان واقعی!
روز خیلی خوبی داشته باشی!
با عشق، بابابزرگ و مامان بزرگ»
الکس گفت: «توی پاکتش پول هم هست! هورا!»



الكس با خوشحالی فریاد زد: «مامان! تو خیلی باهوشی! ممنون!
اصلاً می‌توانم بقیه‌اش را از توی قلکم درآورم!
مطمئنم که حداقل یک یا دو دلار دارم تا به این پنج دلار اضافه کنم.
همین کار را می‌کنم.»



مامان گفت: «پنج دلار! چه پسر خوش‌شانسی!»
الكس که با ذوق بالا و پایین می‌پرید، پرسید: «با پنج دلار چی می‌شود
خرید؟
می‌شود یک اسکوتر جدید خرید یا یک چوب بیسبال نو؟
می‌شود یک دوچرخه‌ی جدید خرید یا یک همچی چیزی؟»
مامان گفت: «پنج دلار، برای دوچرخه کافی نیست. اما مطمئنم
می‌توانی چیز دیگری پیدا کنی که دوستش داری، یا اصلاً می‌توانی
پولت را پس‌انداز کنی. ببینم، مگر قلکت زیر تخت نیست؟»



با ده دلار برای خرید آن قهرمان جدید خفن جنگی که "مرد موشکی" صدایش می‌کنند، پول کافی دارم. مرد موشکی خیلی باحال است. دو اسباب‌بازی توی یک اسباب‌بازی! یک ابرقهرمان، به علاوه‌ی یک موشک، می‌شود ساعت‌ها با آنها بازی کرد.»

مامان گفت: «الکس، عزیزم. حتماً باید همه‌ی پول‌هایت را خرج کنی؟»

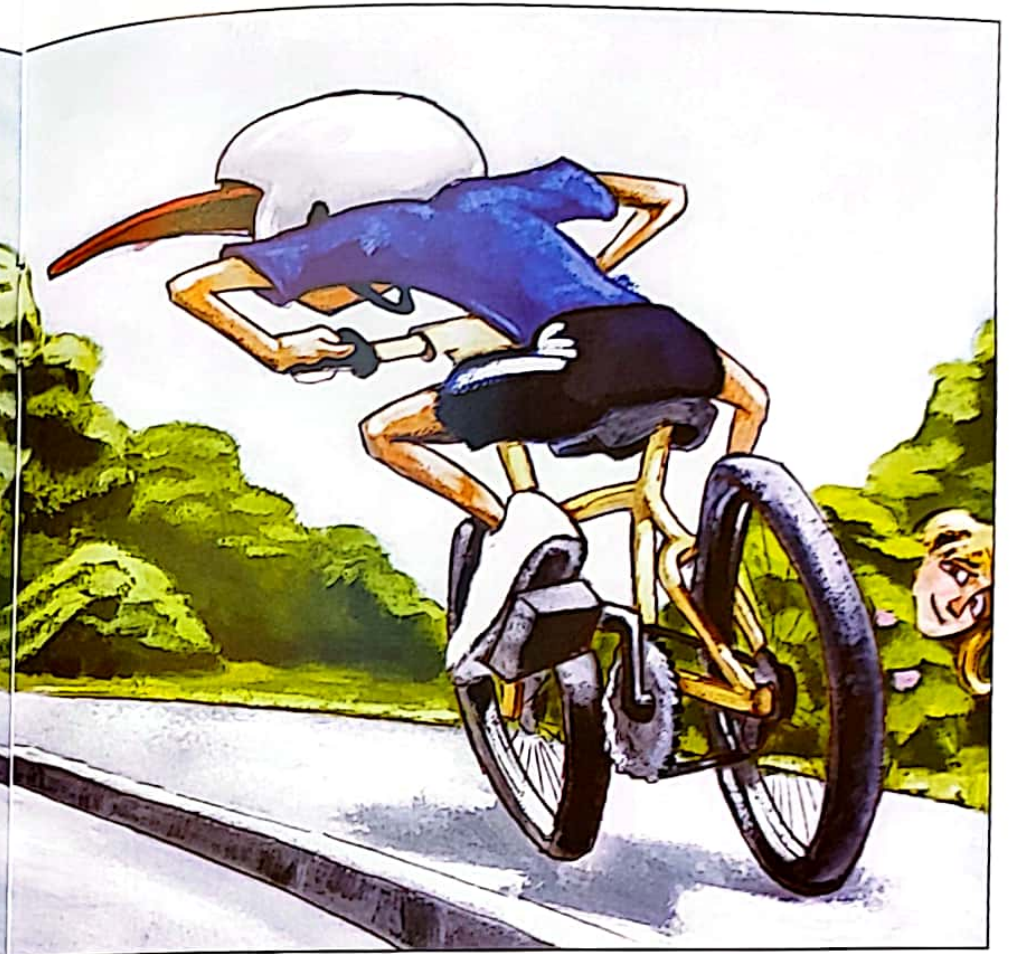
«قیمتش این قدرها هم نیست، مامان. مرد موشکی خیلی کوچک است! من نه دلار، دو تا بیست و پنج سنتی و پنج تا ده سنتی را برمی‌دارم. خواهش می‌کنم مامان، می‌توانم بروم؟ خیلی زود برمی‌گردم خانه!»



همین طور که الکس قلکش را برداشته بود و آن را سروته می‌کرد، مامان با اخم پرسید: «مطمئن می‌خواهی قلکت را خالی کنی؟»

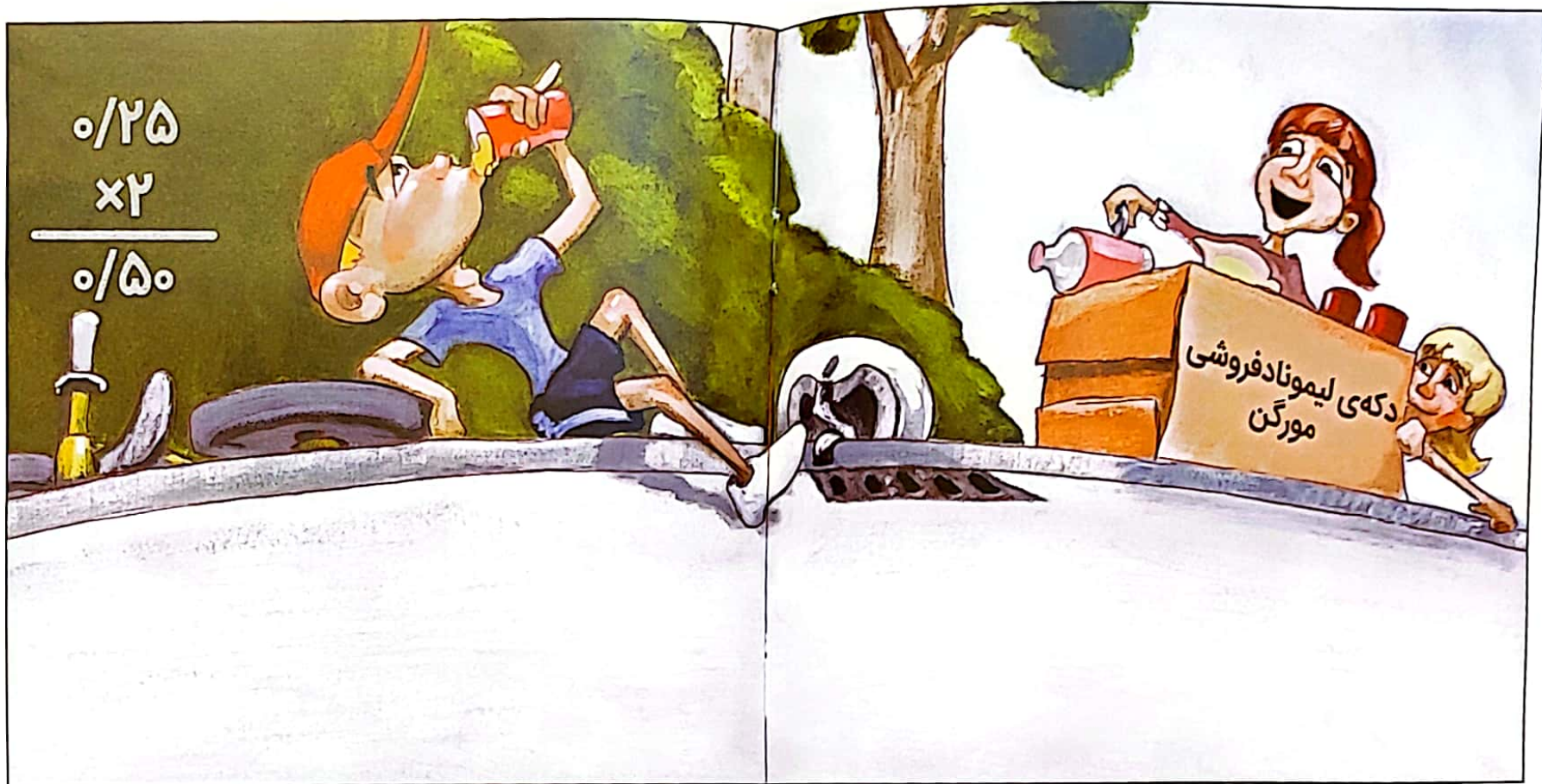
اول یک دلار و بعد یکی دیگر و بعد هم دو دلار دیگر از قلک بیرون افتاد، در پایان هم دو تا سکه‌ی بیست و پنج سنتی و پنج تا سکه‌ی ده سنتی روی زمین افتاد.

الکس پول‌هایش را شمرد و گفت: «چهار دلار دیگر برای من. به علاوه‌ی دو تا بیست و پنج سنتی و پنج تا ده سنتی که هرکدامش پنجاه سنت می‌شود، می‌بینی؟ پنجاه سنت به علاوه‌ی پنجاه سنت می‌شود یک دلار دیگر، که اگر با چهار دلار جمع شود، پنج دلار بیشتر گیرم می‌آید!»



از اینجا بخرید!
 در اندازه‌های کوچک و بزرگ!
 الکس فکر کرد، "لیموناد، این همان چیزی است که الان دوست دارم"
 و کنار پیاده‌رو توقف کرد و از دوچرخه‌اش پیاده شد. او نوشته‌ی روی
 دکه‌ی لیمونادفروشی را خواند، "کمکم کنید تا به اردو بروم" و دختری
 را دید با موهای قرمز و یک پارچ در دستش.

وقتی الکس با دوچرخه به فروشگاه می‌رفت، خورشید وسط آسمان
 بود و حسابی می‌درخشید. اما کم‌کم پاهایش خسته شد و تصمیم
 گرفت بایستد.
 الکس فکر کرد، "چقدر هوا گرم است" و در همین لحظه شنید که
 کسی فریاد می‌زد،
 "لیموناد خنک - تگری،



دختر همین‌طور که لیموناد را داخل لیوان می‌ریخت، گفت: «پنجاه سنت لطفاً. چون امروز خیلی گرم است، من کمی بیشتر برایت لیموناد ریختم.»
 الکس دو تا بیست و پنج‌سنتی‌اش را داد و گفت: «ممنون بابت نوشیدنی.» و بعد نشست و شروع به نوشیدن کرد.

دختر با لبخند گفت: «دارم برای اردو پول جمع می‌کنم. می‌شود یک نوشیدنی بخرید، لطفاً؟ خیلی وقت است که اینجا هستم.»
 الکس جواب داد: «البته، کوچک‌ترین لیوان را برمی‌دارم. دارم به فروشگاه می‌روم، بنابراین نمی‌توانم زیاد پول خرج کنم.»



الکس دوباره سوار دوچرخه شد و به طرف بالای خیابان رکاب زد. کمی جلوتر یک فروشگاه بود که بستنی و شیرینی می فروخت. او فکر کرد، "بستنی بهترین خوراکی دنیاست. بهترین طعم آن هم وانیلی- شکلاتی است، آن هم از نوع قیفی."

الکس موقع مزه مزه کردن لیموناد، با خودش فکر کرد، "اگر پنجاه سنت را از پولم کم کنم، نه دلار و پنجاه سنت برای سفرم باقی می ماند." او آخرین جرعه ی نوشیدنی را سر کشید و گفت: «باز هم ممنون.» دختر گفت: «خواهش می کنم. واقعاً خوشحالم که ایستادی.»



«به به! این بستنی واقعاً خوش مزه است!»
 بعد حساب کرد، "نه دلار منهای یک دلار می شود هشت دلار.
 پنجاه سنت منهای سی سنت، می ماند دو تا ده سنتی.
 پس باید با سرعتِ مرد موشکی به فروشگاه اسباب بازی بروم."

الکس دو چرخه اش را نگه داشت و با خودش فکر کرد، "امروز خیلی گرم است.
 فقط یک بستنی قیفی کوچک می خرم و به راهم ادامه می دهم."
 بستنی برای او یک دلار و بیست سنت هزینه داشت، به علاوه ی ده سنت برای شکلات روی آن.
 الکس با عجله و بدون لحظه ای مکث شروع کرد به خوردن بستنی.



در فروشگاه رنگارنگ ردیف به ردیف اسباب بازی چیده شده بود؛
عروسک های زیبا برای دخترها و قهرمان های جنگی برای پسرها.

الکس بستنی اش را تندتند خورد و حتی نگذاشت یک قطره اش هم
زمین بریزد. بعد فروشگاه اسباب بازی را پیدا کرد. مقصد سفرش.



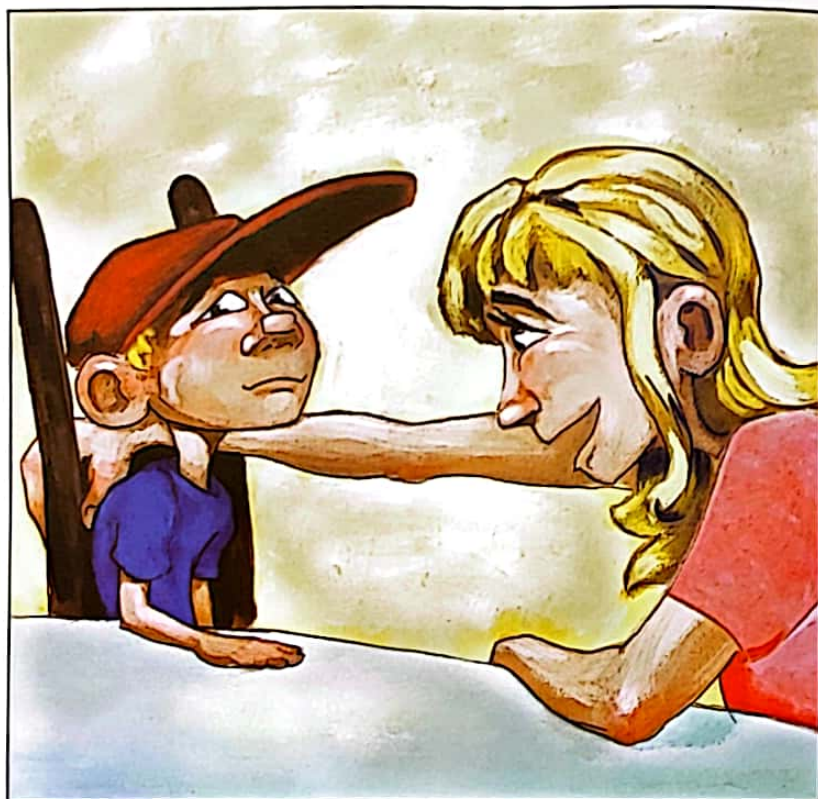
باید پولم را نگه می‌داشتم. اما دیگر خیلی دیر شده.
 دو تا ده سنتی ام هم کمکی نمی‌کند.
 اوه، چه وضعیت بدی!
 واقعاً خیال می‌کردم مرد موشکی ارزان تر باشد.»

الکس، مرد موشکی را کنار ماشین‌های کنترلی، در جعبه‌های مستطیلی
 با ستاره‌های قرمز و سفید و آبی پیدا کرد.
 قیمتش نه دلار و نود و نه سنت بود.
 باورش نمی‌شد.
 برچسب قیمت را دو بار خواند.
 «من ده دلار داشتم! حالا فقط هشت دلار دارم!

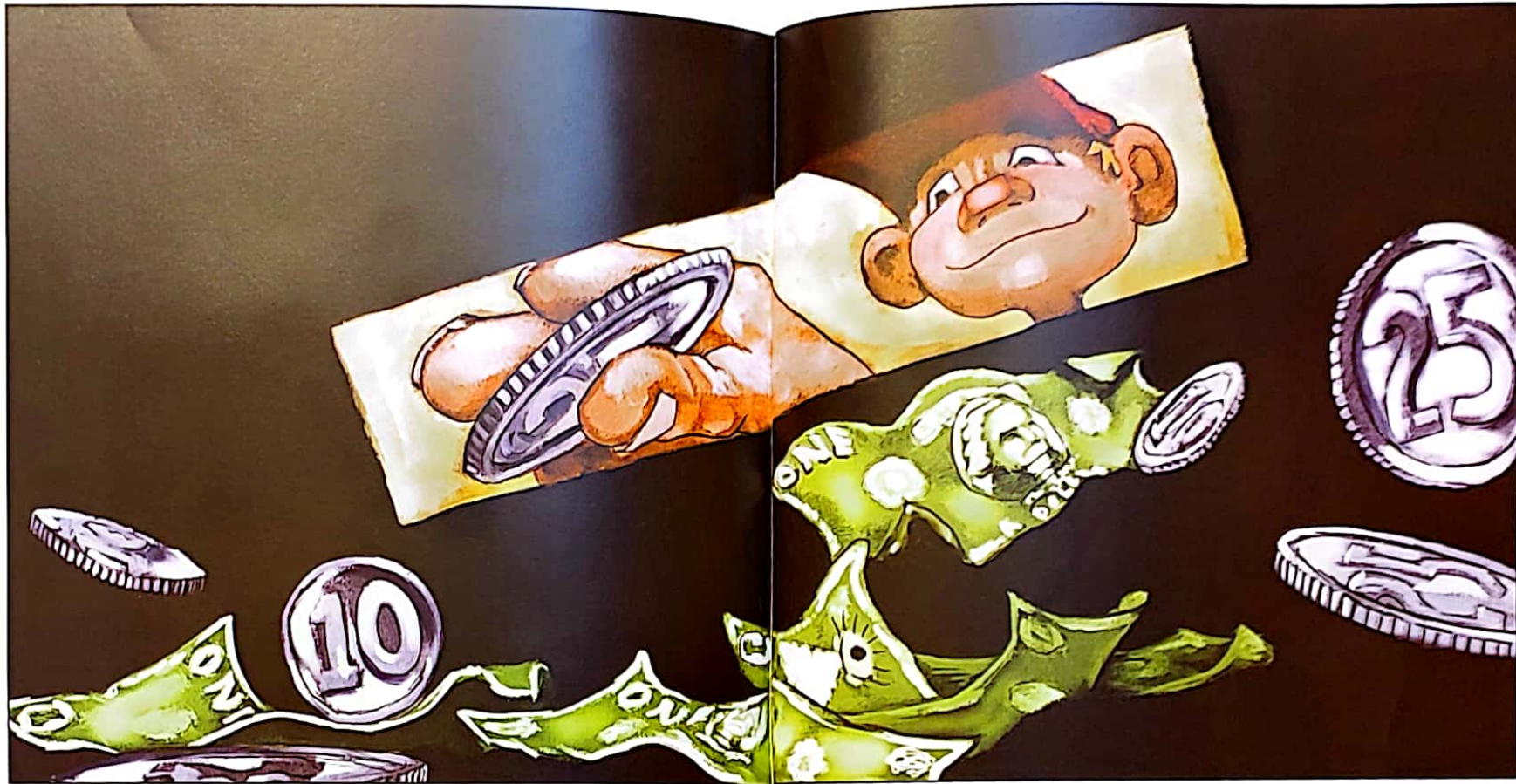


الكس فكر كرد، "حالا چي كار كنم؟
من مامانم را مي خواهم!
وقتي اوضاع به خوبي پيش نمي رود، مامان هميشه آرامشش را حفظ
مي كند.

البته مي توانم چيز ديگري بخرم،
اما به خوبي چيزي كه مي خواستم نمي شود."
بنابراين الكس با تمام سرعتي كه مي توانست به طرف خانه رفت.
وقتي به خانه رسيد، مامانش پرسيد:
«مرد موشكي كجاست؟»
الكس گفت: «نخريدمش. بگويم چرا؟»



«می خواهی برابم تعریف کنی؟ اگر نمی خواهی، نگو. اشکالی ندارد.
من فقط خوشحالم که برگشتی. امروز هوا خیلی گرم است.»
انگار مامان همیشه می دانست وقتی ناراحتی، چه چیزی بگوید
و راستش دست خالی برگشتن الکس اتفاق خیلی بدی هم نبود.
او به دختر کمک کرده بود که پول اردویش را بیشتر کند
و هنوز پولی را که از بابابزرگ و مامان بزرگ گرفته بود داشت.



بعد سه دلار و دو تاده سنتی را هم به آن اضافه کرد، بنابراین هشت دلار و بیست سنت پس انداز کرد تا بعدها از آن استفاده کند.

الکس قلکش را بیرون آورد و برخلاف دفعه ی قبل، پنج دلاری را که به فروشگاه برده بود، برگرداند توی قلک.



یکشنبه روز جشن تولد الکس بود و همه ی دوست هایش جمع شده بودند.

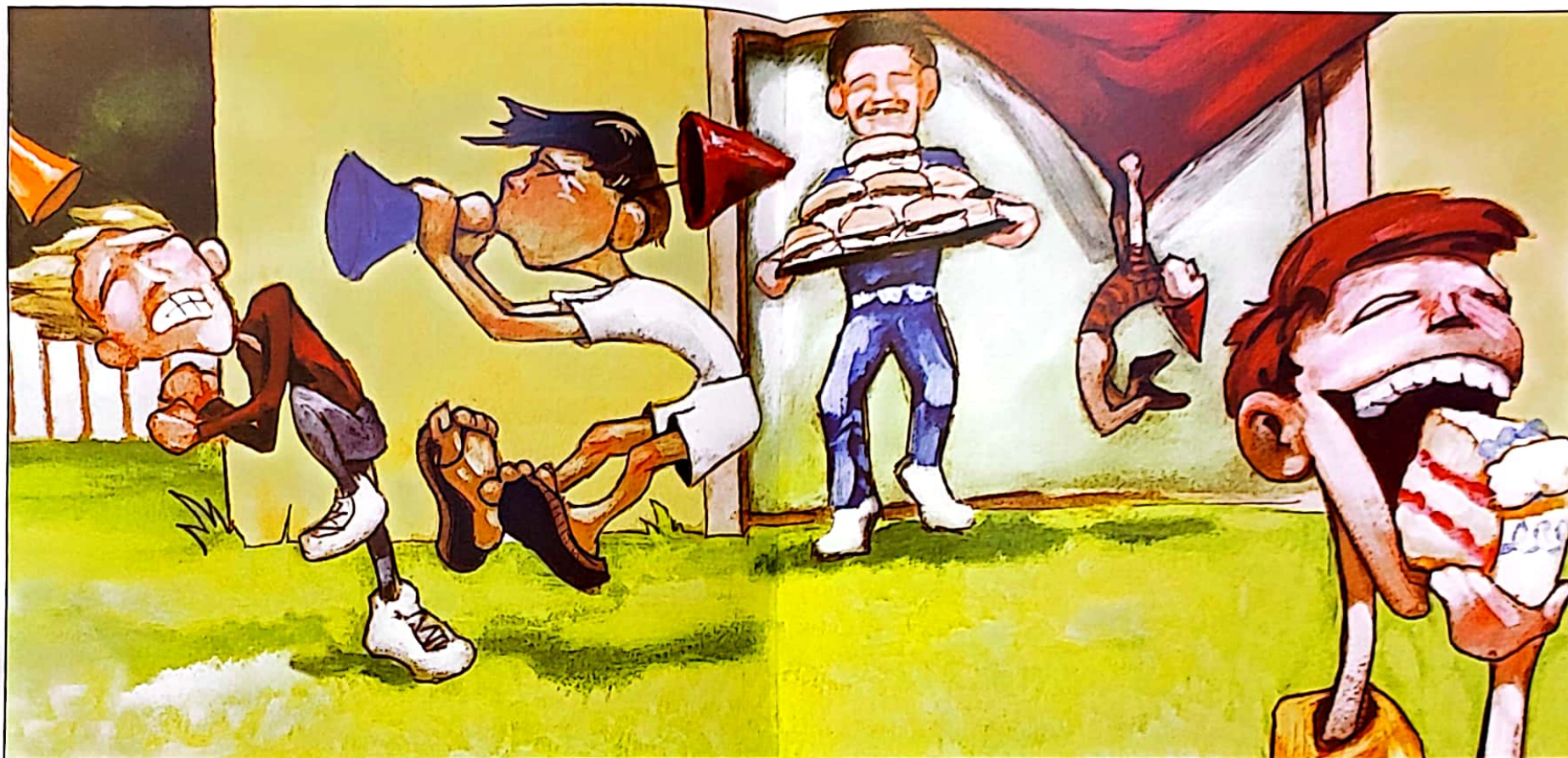
باهم بازی کردند، کیک خوردند و آخر مهمانی هم هدیه ها را باز کردند. دوست های الکس به او پازل، ماشین و چیزهای دیگر هدیه دادند.

بعد مامان گفت:

«پسر، این پاکت را دیده ای؟»

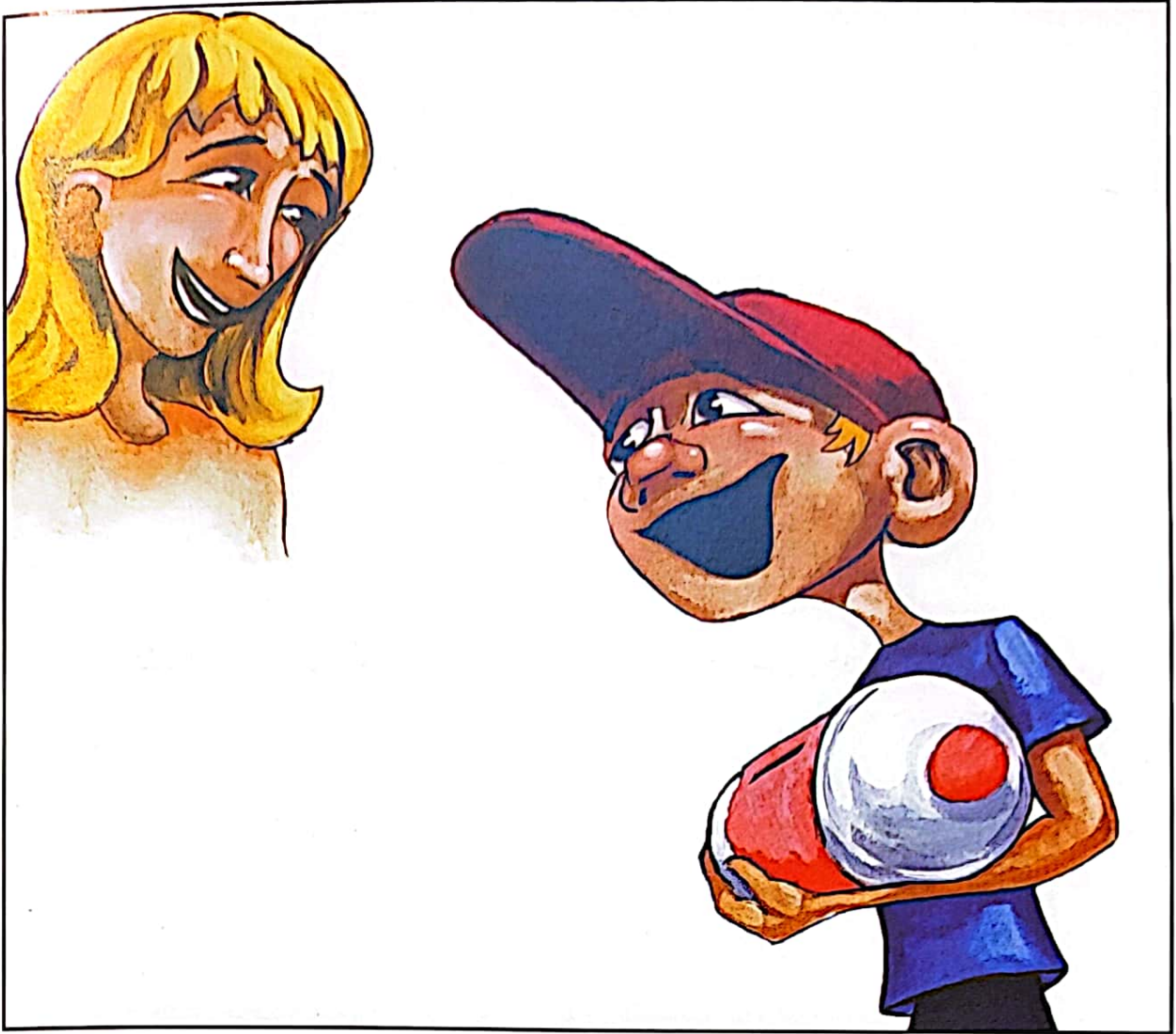
الکس پاکت را باز کرد و آن را بلند خواند:

«تولدت مبارک، پسر! تو باعث افتخار مایی!»



الكس گفت: «نظرم عوض شده. می خواهم صبر کنم.»
 مامان گفت: «می خواهی پولت را پس انداز کنی؟
 خُب، این خیلی عالی است!»

الكس ده دلاری را که از مامان و بابا کادو گرفته بود، بالای سرش گرفت.
 بعد گفت: «این تولد، بهترین تولدی بود که تا حالا داشته‌ام!»
 مامان گفت: «حالا، پول کافی برای خرید آن اسباب بازی ای که می خواستی داری. اسمش چی بود؟ مرد موشکی؟»



الكس گفت: «مامان، همیشه می‌گویی باید پولم را برای یک روز بارانی نگه دارم.

خُب، درمورد روزهای آفتابی چطور؟ آنها هم به حساب می‌آیند؟»
مامان گفت: «البته، اینکه برای چه روزی پس‌انداز کنی، به خودت بستگی دارد!»

«فکر کنم دوست دارم برای یک روز آفتابی پس‌انداز کنم.
بهتر است قلکم را بیاورم و این را هم به پول‌هایم اضافه کنم.
و روز آفتابی بعدی، وقتی هوا واقعاً گرم شد، لیموناد و بستنی حسابی
حالم را جا می‌آورد.»

قلک خودتان را درست کنید!

لوازم مورد نیاز:

- یک بطری پلاستیکی خالی (بطری یک لیتری نوشابه یا بطری آب معدنی)

- ۳ یا ۴ کاغذ رنگی یا برگه‌ی طرح‌دار

- ۴ تا مهره‌ی چوبی

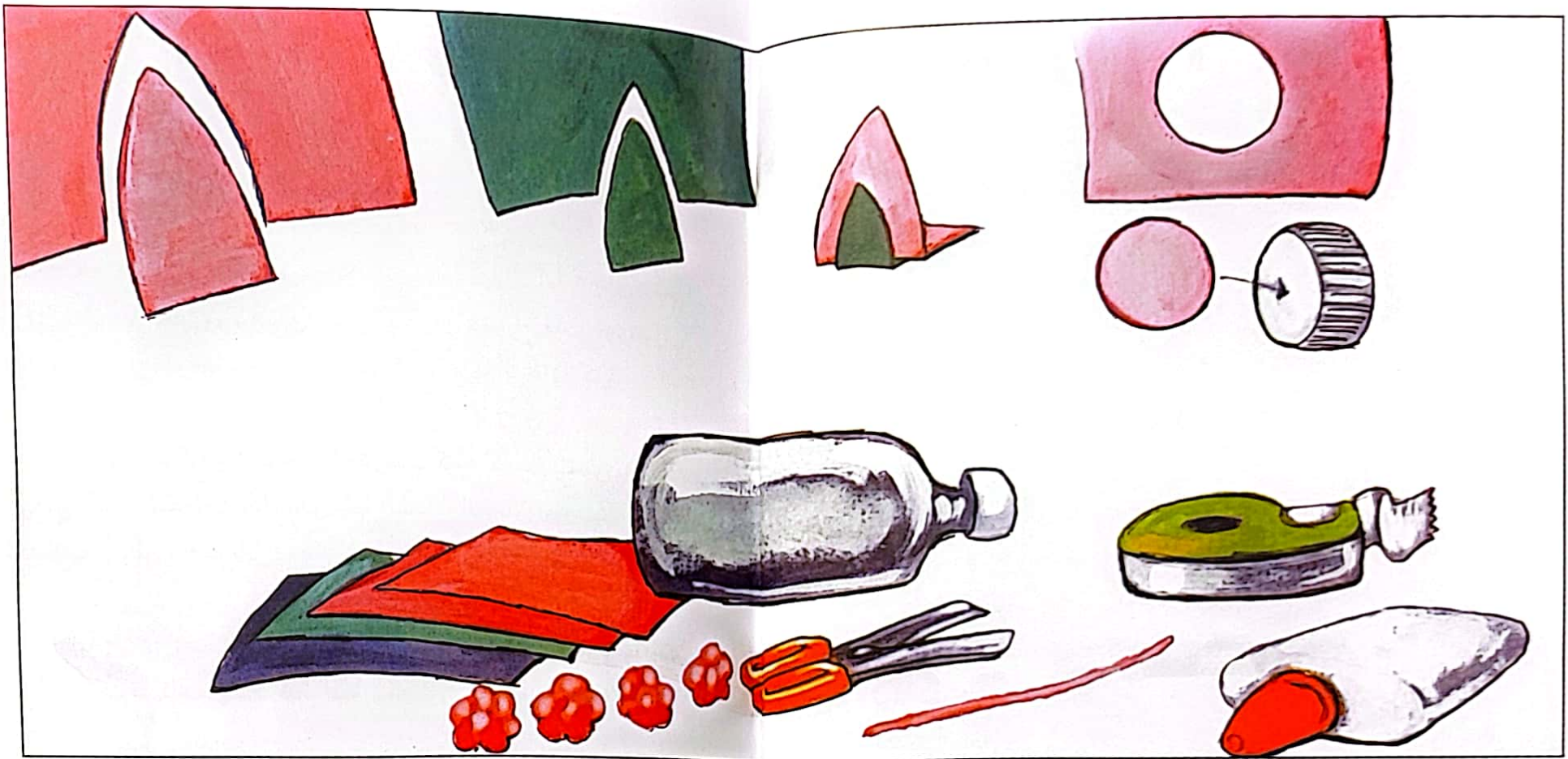
- مقداری کاموا

- قیچی

- نوارچسب

- چسب مایع

- یک فرد بزرگ‌تر برای کمک



مرحله ۱: برچسب بطری را بکنید. بطری را با آب داغ و شوینده بشویید و بگذارید خشک شود.

مرحله ۲: یک نوار بزرگ از کاغذ رنگی را ببرید و دور بطری بپیچید و آن را با نوارچسب یا چسب مایع به بدنه ی بطری بچسبانید. شکل در بطری را روی تکه ای از همان کاغذ رنگی بکشید. دورش را ببرید و با

چسب مایع روی در بطری بچسبانید تا یک پوزه درست شود.

مرحله ۳: شکل دو گوش مثلثی را روی تکه ای از همان کاغذ رنگی بکشید. شکل دو شاخ مستطیل باریک را هم روی تکه ای از کاغذ رنگی بکشید. بهتر است مثلث ها نوک تیز نباشند. این بار روی کاغذ با رنگ متفاوت مثلث های کوچک تری بکشید. دور آنها را ببرید

و با چسب مایع گوش‌های کوچک‌تر را داخل گوش‌های بزرگ‌تر بچسبانید. قسمت پایینی گوش را به عقب خم کنید که پایه‌ای بشود برای چسباندن گوش‌ها به بالای بطری. شاخ‌ها را هم به همین ترتیب بین دو گوش بچسبانید.

مرحله ی ۴: چهار دایره ی کوچک ببرید، دو تا از آنها را به جای چشم روی بدنه ی بطری و دو تای دیگر را به جای سوراخ بینی روی در آن بچسبانید. از مهره ها هم برای درست کردن پاها استفاده کنید.

مرحله ی ۵: با کاموا یک منگوله درست کنید که نخ بلندی به سر آن وصل باشد. منگوله ی کاموایی را با چسب مایع یا نوار چسب مثل دُم به انتهای بطری بچسبانید.

مرحله ی ۶: از یک بزرگ تر بخواهید برای انداختن سکه ها بالای بطری یک شکاف ایجاد کند. کاتر برای این کار مناسب است.

مرحله ی ۷: حالا شما یک گاو قلک دارید و وقتی بزرگ تر شدید، گاو صندوق خواهید داشت. برای پر کردن گاو صندوق از همین گاو قلک شروع کنید و پول هایتان را در آن پس انداز کنید.



۱۱ دوره
ناشر نمونه
کشور
سال‌های
۷۴،۷۲
۷۹،۷۸
۸۴،۸۳
۹۱،۸۸
۹۵ و ۹۴
۱۳۹۶

ناشر برگزیده ۶ دوره

در جشنواره‌ی کتاب‌های آموزشی رشد
(آموزش و پرورش)

وقتی چیزی را از ته دل می‌خواهید، همه‌ی تلاش‌تان را می‌کنید تا به آن برسید. اما گاهی پیش می‌آید با کارهای هیجانی و تصمیم‌های لحظه‌ای، از مسیر رسیدن به خواسته‌های عزیزتان دور می‌شوید. نگران نباشید. از مسیر خارج شدن و کنار جاده توقف کردن برای همه پیش می‌آید. حتی برای مکس که می‌خواهد اسباب‌بازی مورد علاقه‌اش را بخرد. از تجربه‌ی مکس در خرج پول هدیه‌ی تولدش کمک بگیرید. او به شما می‌گوید چگونه برای خرید چیزهایی که واقعاً می‌خواهید، تصمیم بگیرید.

جایگاه کتاب در استاندارد آموزش سواد مالی

تصمیم‌گیری مالی

هزینه فرصت
کمپایی پول

مدیریت ریسک و بیمه

سرمایه‌گذاری

کارایی و درآمد

اعتبار و بدهی

خرج و پس انداز

بگیری هزینه‌ها

اکادمی
هوش مالی
نست طلایی زندگی
www.fintelligence.ir



کتاب‌ها کا بنفته
واحد کودک و خردسال
موسسه انتشارات قدیانی
www.ghadyani.org
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۴۴۱۰

ISBN: 978-600-08-0847-1



9 786000 808471

